

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفوز
فوزاً عظيماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمَ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعاً.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِتَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ
خُلُولِ الْقَوْتِ

برای رحلت روحانی معظم جناب آقای عقیلی رحمه الله که در سن شباب وداع کردند این
دنای فانی را، ثواب یک صلوات و یک بار سوره مبارکه حمد را اهداء می‌کنیم به ایشان.

بحث در فرمایش محقق اصفهانی قدس سره بود که ایشان فرمودند این قاعده دفع ضرر
محتمل، یا وجوب دفع ضرر محتمل به هیچ وجه من الوجوه لاعقلی و لا عقلایی بل امر
جبلی فطری که هر انسانی بلکه می‌شود گفت حیوانات هم همین جور هستند، وقتی با یک
خطری مواجه می‌شوند به حسب غریزه و فطرت فرار می‌کنند از آن، این یک امر این
چینی است اما وجوبی نیست، چرا؟ خلاصه حرف این شد که این وجوب به معنای بعث و
تحریک و این‌ها که نمی‌تواند باشد چون عقل قوه دراکه است، عاقله است، بعث و زجر
ندارد، حکم ندارد، حتی اثبات شیء لشیء ندارد، بلکه واقعیات را درک می‌کند، امور نفس
الامری را درک می‌کند. و اما اگر این وجوب را به معنای حسن و قبح عقلی می‌خواهید
بگیرید از آن باب که حسن مایستحق فاعله المدح است و قبیح ما یستحق فاعله الذم
است، به این معنا هم بخواهید بگیرید این جا باز این معنا ندارد، تصور نمی‌شود. چون دفع
مضرت دیگه خودش یک مدح جدایی ندارد، فقط فایده‌اش همین است که آن مضرت
دامنگیر انسان نمی‌شود. کما این که انجام حسن دیگه خودش یک حسن جداگانه‌ای ندارد
که یک مدح جداگانه هم داشته باشد، نه، فایده‌اش همین است که آن ممدوح که مدح دارد،
ثواب دارد، هر چه دارد، گیر انسان می‌آید، چیز جداگانه‌ای ندارد که ما بخواهیم بگویم که
دفع مضرت یا دفع ما یحتمل الضرر این حسن، اگر حسن هست یعنی خودش یستحق علیه
المدح، یعنی علاوه بر این که انسان وقتی مضرتی را اجتناب می‌کند و دفع می‌کند و ترک
می‌کند علاوه بر این که آن مضرت دامنگیرش نمی‌شود تازه یک ثوابی هم گیرش می‌آید،
یک مدحی هم گیرش می‌آید و حال این که این جوری نیست.

س: جهت این که این تعدد و انقیادی هم در کار هست مثلاً امری هم به این مسأله تعلق بگیرد آن وقت این...

ج: بله، امثال امر خدا اگر بود آن جدا می‌شود، آن یک عنوان دیگری جدید پیدا می‌شود.

و اما اگر به معنای این می‌گیریم، این وجوب را به معنای این که یک سلوک عقلایی است به خاطر یک حکم و مصالحی که دارد، مثل این که عقلاء غیر از مسأله حسن و قبح یک سلوک‌هایی را هم به خاطر یک مصالح و حکمی دارند مثل این که به خبر واحد عمل می‌کنند، به خبر ثقه عمل می‌کنند، یا ید را اماره ملکیت می‌دانند عقلاً، اگر چیزی در تحت تصرف کسی است این را اماره می‌دانند که او مالکش هست، این حسن و قبح نیست، از باب حسن و قبح نیست که اگر او را مالک بدانی، ید را اماره قرار بدهی حسن است، قرار ندهی قبیح است، از این باب نیست. از باب یک مصلحت‌سنجی است که کردند، که برای نظام امور، انتظام امور که چه کسی را مالک بدانند قطع و یقین و این‌ها که خیلی مشکل است آمدند این‌ها را اماراتی را هم قرار دادند، برای این که ما فی الضمیر اشخاص را بفهمند، ما فی الضمیر مولایشان را بفهمند، گفتند ظاهر کلامش را آینه و مرآت قرار می‌دهیم، این‌ها یک مصالحی است که در اثر آن یک سلوک‌هایی را انتخاب کردند. این هم حتی نیست در مانحن فیه، چون مثلاً ترک مفسده، ترک مضرت، ترک عقاب دیگه خودش یک مصلحت جداگانه‌ای غیر از دامنگیر نشدن عقاب دارد که به خاطر این بیابند بگویند این واجب است؟ نه، غیر از آن دیگه چیزی تعقل نمی‌شود. بله اگر یک جا شارع آمد دید، مصلحتی دید، خبر داد یا خودش واجب کرد آن را مانع نیستیم ولی عقلاء بماهیم عقلاء این جا یک مصلحت وراء این که انسان از همان مضرت اجتناب می‌کند و دامنگیرش نمی‌شود یا در آن مصالح ملزمه و آن جاها آن مصلحت گیرش می‌آید چیز دیگری نیست که بخواهیم بگوئیم به خاطر آن آمدند چنین سلوکی را رویه خودشان قرار دادند. بنابراین ما تعقل نمی‌کنیم برای این وجوب دفع یک معنای معقولی را، یک معنای محصلی را. بنابراین باید گفت این لا اساس لها، این قاعده لا اساس لها، حالا شما در علم کلام هم به این قاعده تمسک می‌کنید از باب قاعده دفع ضرر محتمل چیزهایی بر آن بار می‌کنید، آن جا هم درست نیست که این جور حرف می‌زنید. حرف دقیق این‌ها نیست. حرف دقیق این است که بگوئید جبلت انسان، فطرت انسان این است که از محاذیر، از عقاب اجتناب می‌کند، فرار می‌کند، خودش را در مصونیت از آن می‌خواهد قرار بدهد، خودش را می‌خواهد در حفظ از آن‌ها قرار بدهد. این جور باید بگوئیم، پس به آدمی هم که می‌خواهیم وادارش بکنیم که مثلاً باید بروی دنبال عقاید از همین راه باید استفاده کرد، نه این که بگوئیم عقلت حکم می‌کند به این که واجب است. نه، باید بگوئیم احتمال می‌دهی حرف انبیاء درست باشد یا نه؟ حرف الهیون درست باشد؟ معادی در کار است، حساب و کتابی در کار است؟ احتمالش را می‌دهی؟ تو که دلیلی برخلافش نداری، برهانی بر خلافش نداری که. احتمالش را که لا اقل می‌دهم. حالا که احتمالش را دادی باید یک کاری بکنی که دامنگیر شما نشود، جبلت می‌گوید، فطرت می‌گوید این کار را باید بکنی دامنگیرت نشود، با این راه هولش می‌دهیم قهری، به طور جبری و فطری برانگیخته می‌شود برود دنبال... خیلی وقت‌ها غفلت دارد از این حالت، اگر به او توجه بدهیم مثل کسی که حواسش نیست این جا شیر است، اگر به او گفتیم بین این شیر است، خودش قهراً این حالت برای او پیدا می‌شود. این فرمایش ایشان است.

این جا چندین مطلب هست که به عنوان سوزده‌های تفکر من می‌خواهم عرض کنم که حالا باید روی این‌ها کار بشود، فکر بشود بیش از این مقدار، من فقط به مقداری که

سرنخ‌هایی برای فکر باشد یک مطالبی این جا می‌خواهم عرض کنم. مطلب اول این است که این وجوب دفع ضرر محتمل ممکن است یک معنای آخری باشد غیر از این‌هایی که ایشان فرموده. شبیه وجوب مقدمه واجب که گفته می‌شود. ما وجوب مقدمه واجب را می‌گوییم وجوب شرعی ندارد، حتی وجوب مقدمی و غیری شرعی هم ندارد، اما می‌گوییم وجوب عقلی دارد. آن جا که می‌گوییم مقدمه واجب وجوب عقلی دارد معنای صحیح آن جا چیه؟ آن جا می‌گوییم معنای صحیح‌اش این است که عقل یک واقعیت را این جا درک می‌کند و آن لابدیت انجام این است برای کسی که می‌خواهد آن ذی المقدمه را انجام بدهد. این عقلش درک می‌کند که تو بخواهی آن را انجام بدهی لایمکن الا به این که نصب سَلَم بکنی مثلاً، اگر گفت کن علی السطح، شما این را نمی‌توانی تحقق خارجی ببخشی الا به این که نصب سَلَم بکنی بعد تدرج از این پله‌ها بکنی تا این که به آن جا که ذی المقدمه هست و مأموریه هست بررسی. این درک لابدیت به آن می‌گوییم وجوب، لزوم، لابدیت این مسأله. حالا در مانحن فیه هم همین طور است. حفظ نفس شما بگو جلی است، فطری است اما همان چیزی که يقتضیه الجبله و الفطرة، اگر عقل می‌بیند به چه توقف دارد؟ به یک مقدماتی، این جا عقل درک می‌کند وجوب آن مقدمه را، یعنی لزوم و لابدیتش را، نه وجوب به معنای این که بعث می‌کند، لابدیت و توقف آن بر این را درک می‌کند. الان می‌خواهد فرار کند، این جلیتش می‌گوید فرار کن، فرار کردن؛ در بسته است باید چه کار کند اگر می‌خواهد فرار کند. عقل می‌گوید فرار این جا متوقف است که در را باز کنی. پس باید در را باید کند دیگه. این در باز کردن موقوف علیه چیست؟ همان که جلیت و فطرت می‌گوید که جلیت و فطرت می‌گفت فرار کن یعنی اقتضای فرار می‌کرد. نمی‌گفت فرار کن، این تعبیرات مسامحه‌آمیز است که می‌گوییم، باز آن امر ندارد جلیت و فطرت، محرکش می‌شود، باعثش می‌شود بر فرار، منتها عقلش چون درک می‌کند این مسأله را که این فرار یتوقف بر این که این در را باز کنی، فرار یتوقف بر این که بلند بشوی، پایت را حرکت بدهی و همین مقدماتی که با آن فرار کند، چه این‌ها را درک می‌کند؟ لابدیت آن را درک می‌کند. حالا فرض کنید فرار به قول ایشان جلی است اما ما یتوقف علیه ما يقتضیه الجبله، آن را کی می‌گوید؟ آن عقلش است که این را درک می‌کند دیگه، آن لابدیت را درک می‌کند. حالا در مانحن فیه هم این مسأله را ممکن است بگوییم، می‌گوییم این وجوبی که گفتند وجوب دفع ضرر محتمل به خاطر این است که این حفظ النفس و صیانة النفس عن الوقوع فی المهلكة، فی العقاب، این را جلیت می‌گوید. این صیانت نفس از آن، مقدمه می‌خواهد. آن که جلیت اقتضاء می‌کند فرار نیست، فرار به عنوان فرار نیست، حفظ نفس است، حالا اگر بدون فرار می‌تواند نفسش را حفظ کن، مثلاً یک مانعی هاجزی بین خودش و آن شیر قرار بدهد، فرار نکرده. یا نه، تفنگ دستش است می‌زند در مغزش، فرار یکی از مقدمات است گاهی این جا عقلش حکم می‌کند. حالا بعد از این که جلیت و فطرتش می‌گوید حفظ کن نفس را از این خطر آن جا حساب می‌کند چه راهی وجود دارد، عقلش یک جا می‌گوید فرار کن اگر هیچ وسیله‌ای در کار ندارد و هیچ راه دیگری ندارد. یک جا می‌گوید تفنگ دستت هست بزن در مغزش، یک جا دیگه می‌گوید فرار کند، یک جا می‌گوید هاجز ایجاد کن، تو آن طرفی در را ببند. پس بنابراین این‌ها مقدمه است. پس این وجوب دفع ضرر محتمل از باب مقدمیتش هست برای صیانت النفس و حفظ النفس عن الوقوع فی العقاب. این لابدیتی است که عقل دارد درک می‌کند نظیر لابدیتی که برای مقدمات واجب می‌گوییم، شبیه آن جا می‌گوییم. پس اگر این جور معنا کنیم و بگوییم این جا هست قهراً بیان این محقق بزرگوار قهراً نمی‌تواند این را رد بکند، این بیانی که داریم می‌گوییم. این یک مطلب.

س: ...

ج: نه، حفظ نفس لازم است، حفظ نفس یک امر وجوبی است. این حفظ النفس لازم است. این حفظ النفس به چه درست می‌شود؟ به این که ضررهایش را دفع کنیم. این مقدمه‌اش است دیگه، این جامع. حالا این جامع که دفع باید بکنیم در هر موردی؟ مثل این که عقل می‌گوید چی؟ می‌خواهی بالای پشت بام باشی مولی گفته کن علی السطح، عقل یک کلی درک می‌کند پس مقدماتش را باید... لابد هستی که مقدمات را انجام بدهی. حالا اگر یک چیزی چند تا مقدمه دارد، این جا بالا پشت بام رفتن با آسانسور می‌شود رفت، با نصب پلکان می‌شود رفت، از پله‌ها هم می‌شود رفت، این‌ها راه‌های مختلف است. حالا عقل این جا چه می‌گوید؟ یا می‌گوید جامع این‌ها یا می‌گوید چی...

س: ...

ج: نه، این مقدمه‌اش است. دفع غیر از حفظ....

س: ...

ج: بله، در بستن حفظ نفس است؟

س: نه آن مقدمه‌اش است.

ج: احسنت. پس عقاب نشدن حفظ نفس... خود عقاب و داخل جهنم نشدن حفظ نفس است یا نه، مایترتب علی آن. آن امر عدمی است، این امر وجودی است حفظ نفس یا صیانت نفس.

ثانیاً؛ مطلب دومی که این جا هست این است که ...

س: انما الکلام در این بود که آیا ... و جلی آیا می‌توانند بیان باشند...

ج: حالا آن بعد هست، بعد می‌گوییم. حالا هنوز نرسیدیم به آن. ما حرف ایشان را می‌خواهیم حالا بررسی بکنیم. آن مانع اخیر است، آن را بعد می‌گوییم.

س: ...

ج: یک چنین قاعده‌ای وجود ندارد، این وجوب وجود ندارد. حالا تا برسیم به آن، آن را هنوز واردش نشدیم که اگر جلی شد چه می‌شود.

پس می‌گوید این وجوب دفع ضرر احتمالی که شما می‌گویید چنین وجوبی وجود ندارد تا این که حالا شما بگویید می‌خواهد چه بشود؟ وارد بر قاعده قبح عقاب بلا بیان بشود و بیان است و... نیست که، اصلاً چیزی نیست، سالیه به انتفاء موضوع است. حالا فعلاً حرف ایشان این است.

س: ...

ج: نیست که بیان باشد. ما حالا می‌خواهیم بگوییم هست.

س: ...

ج: نه، آن وقتی هست لازم نیست بیان بشود لإشکالات السابقة. پس این که ایشان... این حرف ایشان این است که نیست، دیگه این حرف‌ها چیست. می‌گوییم نه هست ولی در عین حال بیان نیست للإشکالات السابقة. این یک مطلب.

مطلب دوم این است که خود ایشان یاد ما دادند، فرمودند و این مطلب مبنای ایشان هست، قبلاً هم گفته شد که ایشان می‌فرمایند که تمام حسن‌ها به حسن عدل برمی‌گردد و تمام قبح‌ها به قبح ظلم برمی‌گردد. ما دو تا قضیه بیشتر نداریم که آن‌ها بالذات هستند، حسن عدل و قبح ظلم. هرچیز دیگری که می‌گوییم حسن است به خاطر این است که زیرمجموعه و مصداق عدل است، هر چه هم می‌گوییم قبیح است به خاطر این است که مصداق ظلم است. حالا این حرف را آقای صدر یک اشکالی به آن داشتند، حالا ولی مبنای ایشان و مبنای معمول فلاسفه و متکلمین تقریباً همین است.

خب این جا یک سؤال مطرح است و آن این است که آیا دفع ضرر محتمل، دفع ضرر مقطوع و ضرر محتمل عن النفس، این احسان به نفس هست یا نیست؟ و عدم دفعش آیا ظلم به نفس هست یا نیست؟ اگر کسی خودش را دفع نکند جهنم را، عقوبت اخروی را از خودش دفع نکند این ظلم نفسه أم لا؟ این ظلم به نفس است دیگه. در ادبیات دین هم این ظلم به نفس شمرده شده، گناه ظلم به نفس است. کما این که صیانت نفس از گناه این احسان به نفس است. خود ایشان در جلد سوم در تعلیقه 145 که این مباحث حسن و قبح و این‌ها را خیلی طولانی بیان فرمودند و بعد قاعده ملازمه را که ما حکم به العقل حکم به الشرع أم لا، آن جا مفصل بیان فرمودند و یکی از تعالیق مفصله ایشان و علمی ایشان همان تعلیقه 145، جلد سوم است، خودشان هم در آخر فرمودند که «و خرجنا عن وضع التعليقه» به خاطر این که استاد یعنی آقای آخوند در کفایه این مباحث را متعرض نشده ما استدراک کردیم، متعرض شدیم. آن جا مطالعه‌اش برای اهل تحقیق لازم است آن مطالبی که آن جا ایشان فرمودند. آن جا خود ایشان فرموده که صدق اگر موجب اهلاک یک مؤمن بشود این می‌شود ظلم، کما این که کذب اگر موجب نجات یک شخصی بشود می‌شود عدل، می‌شود احسان. بنابراین یک چیزی به خاطر تعنوش به یک عنوان ممکن است بشود ظلم یا ممکن است بشود عدل و حال این که بالذات متعنون به آن نیست مثلاً کذب لو خلی و طبعه ظلم است، جور در قول است، اما اگر همین کذب باعث نجات دیگری بشود یا حتی نجات خودش بشود این چه می‌شود؟ می‌شود عدل و احسان. کما این که صدق لو خلی و طبعه حسن اما اگر این راستگویی موجب چه بشود؟ موجب هلاک دیگری بشود این می‌شود قبیح و ظلم. حالا در مانحن فیه هم شبیه همان است. این جا عرض می‌کنیم این عدم دفع عقاب اخروی که فعلاً بحث ما در این قاعده دفع ضرر به معنای دفع عقاب اخروی است. این عدم دفع عقاب اخروی مقطوع یا محتمل این ظلم به نفس هست یا نیست؟ محتملش مثل کجاست؟ اطراف علم اجمالی؛ می‌دانم این سفری که پنج فرسخ می‌روی سه فرسخ برمی‌گردد، تلفیق از دو تا چهار تا نیست، یک طرفش کمتر از چهارتا است و یک طرفش بیشتر از چهارتا است، این تلفیق‌های این جوری هم نماز قصر است یا نه؟ چون روایت دارد هشت فرسخ، بعضی روایت‌ها هم دارد برید زاهباً برید جائیاً، برید یعنی چهار فرسخ. آن که در روایات ما هست این است دیگه؛ هشت تا امتدادی، یا تلفیقی که تلفیقی آن برید و برید است اما اگر یکی از برید کمتر بود، یکی از برید بیشتر بود این منصوص نیست. این نماز این جا قصر است یا تمام است؟ به خاطر این که ادله‌ای داریم که الصلاة لاتسقط بحال، می‌فهمیم نماز نیست. حالا نمازمان یا قصر است یا تمام است دیگه. پس علم اجمالی پیدا می‌کنیم که من باید یا قصر بخوانم یا تمام بخوانم. در این مورد اگر کسی بیاید... چون علم اجمالی دارد پس ضرر محتمل است،

استحقاق آن مقطوع است، ضررش محتمل است، شاید هم خدا ببخشد، شاید بیاید اعتنا به این علم اجمالی نکند، یا اصلاً انجام ندهد یا یک طرفش را انجام بدهد، بگوید حوصله ندارم یک طرفش را انجام بدهد. آیا این چه کرده؟ کسی که دفع نمی‌کند و بعداً معلوم شد آن که خوانده به درد نمی‌خورد، آن دیگری بوده که ترک کرده، این ظلم به نفس کرده یا نکرده؟ کرده دیگه. ظلمت نفسی و تجرأت بجهلی. در دعای کمیل ظلمت نفسی و تجرأت بجهلی. این جا ظلم است، ظلم را هم که شما قبول دارید قبیح است دیگه.

س: ...

ج: بله دیگه، واقع و ظاهر ندارد که. ما روز قیامت را می‌گوییم، این جا را که نمی‌گوییم. این ظلم است دیگه. اصلاً انسان خودش را در معرض خطر قرار بدهد ظلم است، ظلم به نفس است. در معرض خطر قرار دادن هم ظلم به نفس است.

یا اگر هر دو را انجام بدهد، دفع کند این احسان به نفس است. پس بنابراین چطور می‌فرماید با این که بالوجدان ما این را درک می‌کنیم، به ارتکازمان درک می‌کنیم بگوییم که دفع ضرر محتمل وجوب به معنای حسن و به معنای قبح ندارد. با این که می‌بینیم این دفع ضرر، دفعش زیر مجموعه احسان است، احسان هم زیر مجموعه عدل است. عدم دفع ظلم است و ظلم هم که ذهنی زیرمجموعه ظلم است دیگه، مصداق ظلم است.

س: شبهات بدویه‌ای که ... معلوم نیست، در معرض قرار دادن خطری که محتمل است...

ج: نه شما این حرف‌ها را ننزید.

س: آن هم مصداق ظلم است.

ج: یک بحث این است که در شبهات بدویه بعد الفحص قاعده دفع ضرر موضوع دارد یا ندارد، آن یک بحث است، آن همان بحثی است که گذشت. قاعده قبح عقاب بلایانی‌ها می‌گویند موضوع ندارد، آن قاعده درست است آن جا موضوع ندارد، فلذا می‌گوید قاعده قبح عقاب بلایان چیست؟ وارد است یا حاکم است یا ما می‌گوییم تخصصاً آن موردها از این قاعده خارج است، این قاعده درست است، در شبهات بدوین بعد الفحص موضوع ندارد یعنی ضرری را احتمال نمی‌دهیم. الان فرمایش ایشان چیست؟ این است که دفع ضرر محتمل یعنی ضرر محتمل بله هست، از جاهایی که هست، حالا کجاها هم هست، گفتیم مثل اطراف علم اجمالی. ایشان می‌گوید آن جا این دفعش یک امر جلی و فطری است؛ وجوب ندارد، حسن ندارد، عدم دفعش قبح ندارد.

س: ...

ج: ما داریم سؤال می‌کنیم از ایشان، این سؤال را جواب بدهید تا این که آن برای شما روشن بشود، از ایشان سؤال می‌کنیم آیا شما می‌گویید القاء نفس در مقطوع الضرر، ایشان می‌گوید مقطوع الضرر هم جلی است. می‌گوییم القاء النفس فی مقطوع الضرر آیا این ظلم به نفس هست یا نیست؟

س: ایشان مبعد می‌آورد.

ج: شما این را جواب بدهید، من دارم می‌گویم فکر کنید، من دارم یک چیزی درست

می‌کنم به شما می‌خواهم سوژه بدهم به ذهن شما. این‌ها محل فکرشان بوده که مسأله را حل کنید.

س: اگر مقطوع الضرر یا علم اجمالی بود دفع کردنش حسن است، مصداق عدل است، عدم دفعش هم مصداق ظلم هست اما آن جایی که شبهه بدویه است ...

ج: باز از موضوع خارج شدید برادر عزیز. من دارم به شما می‌گویم در شبهات موضوعی، شما می‌گویید مصب این قاعده نیست، ما فعلاً در جایی که مصب قاعده است داریم صحبت می‌کنیم. در مصب قاعده ایشان می‌گوید نیست، در مصب قاعده می‌گوید حسن و قبح نیست، آن جاهایی که این قاعده... هر کسی قائل است مصب خود قاعده، یعنی جاهایی که احتمال ضرر می‌دهید یا قطع به ضرر می‌دهید آن جا فقط جبلت است که می‌گوید از این ضرر برو کنار، عقل شما نمی‌گوید، حسن و قبح نمی‌گوید، افعّل یا ادفع ندارد، لاتدفع در آن جا ندارد، اجلب آن جا ندارد. ایشان این را دارد می‌گوید. اما شبهات حکمیّه قبل و بعد الفحص مورد این نیست خودش قبول دارد که مورد این نیست، این ربطی به این بحث ندارد.

خب پس بنابراین حرف سر این است که ما بالوجدان این را درک می‌کنیم که دفع ضرر احسانٌ الی النفس و عدم دفعه ظلمٌ الی النفس، احسان هم قطعاً زیر مجموعه چیست؟ عدل است کما این که خود ایشان فرمود، فرمود کذبی که منجی مؤمنی باشد از هلاکت احسانٌ الیه و داخل عدل می‌شود. و صدقی که مهلک یک مؤمنی باشد این ظلمٌ الیه پس داخل در عنوان ظلم می‌شود. این را قبول کرده ایشان، حالا ما به جای مؤمن آخر خودمان را می‌گذاریم، خودمان هم می‌توانیم به خودمان ظلم بکنیم، می‌توانیم خودمان به خودمان احسان کنیم. پس این نشان می‌دهد یک جایی باید یک... در آن تحلیل‌هایی که دارد می‌شود یک خطایی باید وجود داشته باشد، یک مغالطه‌ای باید وجود داشته باشد که آن را باید حل بکنیم، که آن مغالطه وجود دارد، ندارد، چه جوری هست.

مطلب سومی که این جا وجود دارد این است که...

س: ...

ج: اشکالی ندارد. بله یک چیزی ممکن است هم مقتضای جبلت و فطرت انسان باشد....

س: ...

ج: نه، آخر حکم که نمی‌خواهد بکند. واقعیت است، جبلت انسان این جور است که فرار می‌کند عقلش هم می‌گوید لولا آن بله کار خوبی است.

س: ...

ج: من نگفتم که.

س: معروف است.

ج: نه معروف نیست، معروف این است که ندارد. دلیل نداریم ولی چه اشکالی دارد، شارع برای این که شما قصد قربت بکنید می‌گوید افعّل، توضعٌ للصلاة، هیچ اشکالی ندارد شارع بگوید توضعٌ للصلاة مقدماً. اشکالی ندارد بگوید، حرف سر این است که نگفته، آن

که انکار می‌شود آن جا در بحث مقدمه واجب این است که نگفته، اگر ما لابدیتی می‌فهمیم این لابدیت برای چیست؟ برای عقل است و قاعده ملازمه هم این جا پیاده نمی‌شود که از راه قاعده ملازمه بخواهید بگویید آن مطالبی که آن جا... و آن مباحث هم به درد می‌خورد، بعضی‌ها می‌گویند مقدمه واجب به چه درد می‌خورد؟ این همین به درد می‌خورد که در فقه این مطالبی که می‌توانیم از آن استفاده بکنیم و این که قصد قربت می‌توانیم بکنیم، امثال می‌توانیم بکنیم، نمی‌توانیم بکنیم. چون اگر امر نداشته باشد به قصد امر آوردن تشریع محرم است.

خب مطلب سومی که می‌خواهیم عرض بکنیم این جا این است که این جمله‌ای که اشتهر فی الألسن که حسن آن است که فاعلش ممدوح است و يستحق المدح و قبیح آن است که فاعلش مذموم است و يستحق الذم. این معروف است، خود ایشان هم همین جور معنا کردند در همان تعلیقه 145 و عبارات عده‌ای را هم می‌آورند مثل ابن الرئیس و غیر ایشان و این که همین جور معنا کردند.

س: ...

ج: ابوعلی بله. ایشان عبارات ابوعلی را نقل می‌کند، عبارات خواجه را نقل می‌کند، عبارات بعضی دیگر را نقل می‌کند.

لقائل أن يقول که آن چه که ما به عقلمان درک می‌کنیم، به وجدان عقلمان درک می‌کنیم حسن آن است که يستحق فاعله المدح علیه یا يقع فی طریق ما يستحق فاعله المدح. هر دو را عقل می‌گوید یعنی درک می‌کند انبقاء فعلش را، سزاواری انجامش را که یا آن عمل خودش يستحق علیه المدح یا يقع فی طریق ما يستحق علیه المدح و به عبارتی آخری... در ذمش هم همین جور است، قبیحش هم همین جور است. قبیح ما يستحق فاعله الذم یا يقع فی طریق آن، در طریق ما يستحق فاعله الذم. و به عبارتی آخری؛ حسن دو قسم داریم حسن ذاتی و حسن طریقی، در قبیح هم دو قسم داریم؛ قبیح ذاتی و قبیح طریقی. یعنی یک وقت یک چیزی قبیح است چون خودش مما لا ینبغی أن يفعل است، مثل ظلم لا ینبغی أن يفعل. ظلم خودش بد است، حالا ما يتوقف علیه الظلم و ما ینجر الی الظلم که طریق به آن است، این را هم عقل درک می‌کند که لا ینبغی. بله در قبیح پای استحقاق العقوبة هست و در حسن پای استحقاق المدح هست. بله اما این جور نیست که آن مدح در آن جا یا این ذم در این جا حتماً علی نفسه باید باشد بلکه إما علی نفسه باشد یا این در طریق چیزی است که علی نفسه است، آن هم در طریق چیزی است که علی نفسه است. فلذا است که ما می‌بینیم که انجام مقدمات یک کار خوب این چیست؟ انجام مقدمات یک کار خوب می‌بینیم که این هم حسن است، می‌گوییم حسن. مثلاً مهاجرت فی سبیل الله؛ یهاجر الی المدینة الی الحوزات العلمیة برای چی؟ برای این که کمالات به دست بیاورد، معارف حقه الهیه را به دست بیاورد، آن که حسن بالذات است این معارف حقه الهیه است، منتها این بلا مهاجرت چون انجام نمی‌شود، در محل خودش، در شهر خودش، در مکان خودش در آن جا متوفر نبوده این، این که از آن جا حرکت می‌کند می‌آید مهاجرت می‌کند به حوزه علمیه یا در آن زمان آیه نفر به مدینه منوره یا هر جا، این مهاجرت حسن اما چرا؟ چون يقع فی طریق آن چیزی که حسن بالذات است و دزدی که بلند می‌شود می‌خواهد برود دزدی بکند معاذ الله، آن چیزی که يقع فی طریق این دزدی، ماشین را می‌رود روشن می‌کند چه می‌کند چه می‌کند، که این‌ها دزدی نیست، تصرف در اموال خودش است، این‌ها کارهای بدی است چون يقع فی طریق آن دزدی. پس بنابراین

اگر ما این جوری بگوییم؛ بگویم این حرفی که در کتب عقلیه و کلامیه و اصولیه آمدند گفتند این که آیه نازله نیست، ما آن که درک می‌کنیم این مسأله است. حالا در مانحن فیه بر اقدام علی ما فیه الضرر ایشان می‌گوید غیر ما یقع غیر از آن ضرری که بر آن مقطوع است دیگه این اقدام خودش چیز دیگری است غیر از این که آن دامنگیر انسان می‌شود، چیز دیگری ندارد. اگر ذمی هم هست بر آن است به این چیز دیگری ندارد. می‌گوییم این مانع از این نیست که این هم عقل بگوید ذمّ قبیح. منتها این قبحش قبح چه می‌شود؟ طریقی می‌شود. یا آن جا آن مانع نیست که از آن جا بگویم آن حسن، آن حسنش می‌شود حسن طریقی. و آخرین کلامی که عرض می‌کنیم این است که اگر شما این سؤال را به ذهن خودتان یا هر عاقل دیگری طرح کنید بگوید آقا دفع مضرت محتمله خوب است یا بد است؟ کسی هست بگوید نه خوب است نه بد است. یا همه می‌گویند کار خوبی است؟ این‌ها مسامحه می‌گویند کار خوبی است یا به صرافت نفس‌شان، با قضاوت نفس‌شان، ذهنی که هنوز در اثر آمدن... گاهی انسان در حوزه‌ها که می‌آید اشکال این است در اثر این چیزهایی که می‌شنود و حرف‌هایی که می‌شنود گاهی آن زلالی فکرش از دست می‌رود ولی آدم باید مواظب باشد این جور نشود، این که می‌گویند برای بعضی‌ها خواندن فلسفه و علوم عقلی ممنوع و محذور است، کسانی که تشکیکی هستند، یک خرده وسوسه‌ای دارند این‌ها بر وسوسه‌ها و تشکیکات‌شان اضافه می‌شود، از زلالت اصلاً ذهن‌شان می‌افتد، دیگه چیزهای عادی و بدیهی را هم دیگه نمی‌فهمند انکار می‌کنند. این برای کسی خوب است که این حالت تشکیکی را نداشته باشد، حالت وسوسه در ذهنش نباشد که آن حرف‌های ریز و دقیق و ظریف و آن جوری را که می‌شنود از جاده حق و حقیقت منحرف نشود. حالا به صرافت نفس از آدم می‌پرسد آقا دفع ضرر از خودش بکند چطور است؟ کار بدی است؟ نه، کار خوبی است؟ بله. یا پیرسد کار خوبی است یا نه؟ می‌گوید کار خوبی است. این قضاوت نفس به ما چه می‌گوید؟ به ما می‌گوید این جا این که انکار بکنیم و بیایم بگویم که حسن این جا نیست، این جا فقط همان فطرت و جبلت است که آدم فرار می‌کند، جدا می‌شود یا می‌خواهد حفظ نفس بکند. این سؤال از خودمان و از دیگران این نشان می‌دهد که باز این جا کأنّ یک مغالطه‌ای کأنّ در کار است و این جور نیست که ما بگوییم نه، دفع ضرر محتمل و مقطوع حسن نیست، این همین جور یک حرفی است درآوردند، سر زبان‌ها بی‌خود انداختند، نه این چنین نیست، نه. انصاف این است که آن چیزی که ما از فطرت خودمان، از وجدان خودمان باید بگوییم، از وجدان خودمان و وجدان عقلاء می‌بینیم این چنین نیست. این‌ها سوژه‌هایی است که در این مقام عرض می‌کنم برای این که منشأ فکر بشود که آیا این مطلب که ما هم در کلام داریم از آن استفاده می‌کنیم، هم در اصول از آن استفاده می‌کنیم و به عنوان یک قاعده که دفع ضرر محتمل یک امر عقلی است مسلّم می‌گیریم و این بزرگوار آن را دارد انکار می‌فرماید و به قول منتقی کسی دیگر به این مسأله پرداخته و این مسأله را ایشان به آن پرداخته، ایشان هم در آخر فرموده هو متین یعنی الان دو تا قائل دارد، بالاصالة مرحوم محقق اصفهانی و صاحب منتقی هم تبعیت فرموده، فرموده هو متین. این سؤالات در اطراف این نظریه وجود دارد. می‌ماند حالا آن مطلب اخیر که اگر جبلت گفتیم ان شاء الله برای فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.